

سهیل یاری گلدره

قلم انداز ۷: یادداشت‌هایی در تاریخ، ادبیات و فرهنگ

«به یاد ادیب و مترجم گرانمایه، مجتبی عبدالله نژاد»

۵۰-۴۵

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سهیل یاری گلدره

چکیده: نگارنده در نوشتار پیش رو در قالب سلسله یادداشت‌هایی پیرامون تاریخ، فرهنگ و ادبیات، مقوله‌های ذیل را به اختصار اظهار می‌دارد:

- برخی از نوابغ جوانمرد
- دو نمونه انتساب اشتباه به آیه قرآن
- سخن جالب غزالی درباره «رسن بازی و مزد مطرب و شاعر هجوگو و ...»
- دو نکته درباره بیت «تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم»
- حاضر نشدن کسی بر جنازه ابو عبیده معمر بن مثنی
- حبسیات عدی بن زید
- و ...
- بیان چند نمونه از شعر کهن عربی و فارسی در خصوص آزمون برندگی شمشیر از طریق ضربه زدن به سگ.

کلیدواژه: تاریخ، فرهنگ، ادبیات.

Brief Comments (7)

Notes on History, Culture, and Literature

By: Soheil Yāri Goldare

Abstract: The author, in the forthcoming article, in the form of a series of notes about history, culture and literature is going to talk briefly about the following issues:

- Some of the geniuses dying young
- Two examples of wrong assignment to the Qur'anic verse
- Ghazaāli's interesting speech about «playing with the rope, the wages of the artist, and a poet with invective poetry and.....»
- Two points about this verse “Tā bidānjā resīd dānesh-e man ke bidānam hami ke nādānam” (that's the point of my knowledge that I know that I do not know)
- Nobody's attending on the body of Abu Obeide
- Odai bin Zeid's Habsiāts (prison writings)
- Presenting several examples of Ancient Arabic and Persian poems on testing the sharpness of the sword by hitting the dog.

Key words: History, culture, literatures

رشحات القلم (۷)

خواطر فی التاریخ والآداب والثقافة

سهیل یاری گلدره

یتناول الكاتب فی هذا المقال . الذي یندرج ضمن سلسلة مقالاته عن التاریخ والثقافة والأدب . عدداً من المقولات الأدبیه، هی:

۱. بعض النوابغ الذین غادرو الدنیا فی ریعان الشبَاب .
 ۲. نموذجان من الاشتباه فی النسبة إلى الآیات القرآنیة .
 ۳. كلام الغزالی المثیر حول الشعوذة وأجور المطرب وشاعر الهجاء و
 ۴. ملاحظتان حول بیت الشعر (لقد وصلت معرفتی إلى الحدّ الذي صرت فیهِ أعرف أئی لا أعرف) .
 ۵. عدم مشاركة أحد من الناس فی تشییع جنازة أبو عبیده معمر بن مثنی .
 ۶. حبسیات عدی بن زید .
 ۷. و
 ۸. نماذج من الشعر القديم العربی و الفارسی حول اختبار قاطعیة السیوف عن طریق ضرب الكلاب بها .
- المفردات الأساسیة: التاریخ، الثقافة، الآداب .

قلم انداز (۷): یادداشت‌هایی در تاریخ، فرهنگ و ادبیات

سهیل یاری گلدره

برخی از نوابغ جوان مرگ

هرکه به محل رفیع رسید اگرچه چون گل کوتاه زندگانی باشد، عَقْلَان را عمر دراز شمرند، به حُسن آثار و طیبِ ذِکر^۱.

برخی از عالمان و ادیبان گران‌قدر و مؤلفان مسلمان از نعمتِ عمر دراز برخوردار نبوده‌اند و بیش از چهل سالی نزیسته‌اند. در اینجا به بعضی از آن نوابغ جوان مرگ اشاره می‌شود (البته ممکن است در تاریخ دقیق تولد و مرگ این بزرگان منابع هم‌داستان نباشند):

- سیبویه (۱۴۸-۱۸۰): ۳۲ سال
- عین القضاة همدانی (۴۹۲-۵۲۵): ۳۳ سال
- سهروردی (۵۴۹-۵۸۷): ۳۸ سال
- بدیع الزمان همدانی (۳۵۸-۳۹۸): ۴۰ سال



آیه یا حدیث؟!*

هنری دیویدف (Henry Davidoff) در کتاب «فرهنگ ضرب‌المثل‌ها» در دو جا سخنی مثل گذشته را به اشتباه به قرآن نسبت داده است:

-Men are sleeping, and when they die, they wake (The Koran) (424)

اما این سخن، حدیث مشهور پیامبر است:

النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا؛

مردم در خوابند، هرگاه بمیرند بیدار می‌شوند.

- there is a devil in every berry of the grape (The Koran) (508)

این سخن که «در هر دانه انگوری شیطانی نهفته است» قطعاً در قرآن نیست، ولی ممکن است سخن پیامبر باشد. نگارنده عجلتاً منبع آن را نیافته است.

سخن جالب غزالی درباره «رسن بازی و مزد مطرب و شاعر هجوگو...»

اگر کسی را به اجارت گیرد تا وی را رسن بازی بیاموزد، این حرام است و هرکه به نظاره وی بایستد در خون

۱. کلیله و دمنه، منشی، ص ۶۳.

وی شریک باشد که اگر مردمان نظاره نکنند وی آن ارتکاب نکنند و هر که رسن بازی را و دوال بازی را و کارد بازی را. که کارهای با خطرو بی فایده کنند. چیزی دهد، عاصی باشد و همچنین مزد مسخره و مطرب و نوحه‌گرو شاعری که هجا کند، حرام بود.^۲

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

دو نکته درباره این بیت:

بیت مذکور را گاه در برخی مکتوبات معاصریا فضای مجازی به «ابن سینا» نسبت داده‌اند، در حالی که به تصریح منبع کهنی چون قابوس نامه عنصرالمعالی کیکاوس (سده پنجم) این بیت از «ابوشکور بلخی» (از شعرای سده چهارم) است. عنصرالمعالی در این باره چنین نوشته است:

بزرگمهر گفت: همه چیز همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده‌اند. پس تو خویشتن را از جمع داناترین کس بدان که چون خود را نادان دانستی دانا گشتی؛ و سخت دانا کسی باشد که بداند که نادان است و عاجز که سقراط با بزرگی او همی گوید که اگر من نترسیدمی که بعد از من بزرگان اهل خرد بر من عیب کنند و گویند: سقراط همه دانش جهان را به یک بار دعوی کرد، مُطْلَق بگفتمی که: هیچ چیز ندانم و عاجزم، ولیکن نتوانم گفتن که این از من دعوی بزرگ باشد و بوشکور بلخی گوید و خویشتن را به دانش بزرگ در بیتی بستاید و آن بیت این است: «تا بدانجا رسید دانش من / که بدانم همی که نادانم». پس به دانش خویش غره مشو اگرچه دانا باشی.^۳

مفهوم بیت مذکور را در سخن برخی فیلسوفان یونان می‌بینیم. جاحظ به نقل از افلاطون سخنی مشابه قول مذکور آورده است:

لَوْ لَا أَن فِي قَوْلِي أَنِّي لَا أَعْلَمُ تَثْبِيثًا لَأَنِّي أَعْلَمُ لَقُلْتُ إِنِّي لَا أَعْلَمُ؛

اگر این سخنم که «نمی‌دانم» خود اثبات‌کننده این بود که «می‌دانم»، می‌گفتم که «نمی‌دانم».

سپس در ادامه از قول «ارشخانس» چنین آورده است:

لَيْسَ مَعِيَ مِنْ فَضِيلَةِ الْعُلُومِ إِلَّا عِلْمِي بِأَنِّي لَسْتُ أَعْلَمُ؛^۴

این اندازه از دانش بهره‌مندم که می‌دانم که نمی‌دانم.

کسی بر جنازه ابو عبیده معمر بن مثنی (متوفای ۲۰۹ ق) حاضر نشد!

گفته‌اند که به علت زبان تند و تیزش که هیچ‌کس از آن در امان نبود و نیز نقدهای فراوان بر هم عصرانش کسی بر جنازه وی حاضر نشد:

أَنَّ أَبَا عَبِيدَةَ حِينَ تَوَفَّى لَمْ يَحْضُرْ جِنَازَتَهُ أَحَدٌ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْلَمُ مِنْ لِسَانِهِ أَحَدٌ لَا شَرِيفٌ وَلَا غَيْرُهُ.^۵

۲. کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۳۴۱.

۳. قابوس نامه، عنصرالمعالی، ص ۳۹.

۴. رسائل الجاحظ (الرسائل الأبيّة)، ص ۴۸۶.

۵. نوادر المخطوطات، هارون، ج ۲، ص ۳۳۴.

حَبْسِيَّاتِ عَدِي بن زید

در منبعی کهن دربارهٔ مکان سرایش اشعارِ عَدِي بن زید چنین نوشته‌اند:

عَدِيُّ بْنُ زَيْدٍ شِعْرُهُ كُلُّهُ أَوْ أَكْثَرُهُ فِي الْحَبْسِ؛^۶

جملگی یا بیشتر اشعار عَدِي بن زید در زندان سروده شده است.

خَلْفَ أَحْمَرَ: تَزْوِير و عبادت!

نوشته‌اند که کسی داننا تراز خَلْفَ أَحْمَرَ به شعر و احوال شاعران دیده نشده است. او اشعاری می‌سروده و به شاعران برجسته نسبت می‌داده است، به گونه‌ای که کسی نمی‌دانست که این اشعار از خَلْفَ أَحْمَرَ است یا آن شاعرانی که او این اشعار را به آنان منسوب کرده است. جالب اینکه او در عین حال عابد بوده است و در هر شب و روز یک بار قرآن را ختم می‌کرده است!

لَمْ يَرْقُطْ أَعْلَمُ بِالشُّعْرِ وَالشُّعْرَاءِ مِنْ خَلْفِ الْأَحْمَرِ وَكَانَ يَعْمَلُ الشُّعْرَ عَلَى أَلْسِنَةِ الْفُحُولِ مِنَ الْقُدَمَاءِ فَلَا يَمِيْرُ عَنْ مَقُولِهِمْ، ثُمَّ نَسَكَ وَكَانَ يَخْتِمُ الْقُرْآنَ كُلَّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ.^۷

چشم کبود و عرب‌ها

نزد عرب‌ها برای چشم، رنگ کبود بدترین گونهٔ رنگ‌هاست. علت امر هم این است که رومیان، دشمنان سرسخت عرب‌ها، کبودچشم بوده‌اند:

إِنَّ الزُّرْقَةَ أَبْعَضُ شَيْءٍ مِنْ أَلْوَانِ الْعُيُونِ إِلَى الْعَرَبِ لِأَنَّ الرُّومَ أَعْدَاؤُهُمْ وَهُمْ زُرْقُ الْعُيُونِ وَ لِذَلِكَ قَالُوا فِي صِفَةِ الْعَدُوِّ ...^۸

کتابنامه

- البغدادی، ابن حبیب؛ أسماء المُغتالين مِنَ الْأَنْشُرَافِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْإِسْلَامِ: تحقيق سيد كسروي حسن؛ الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۲.
- ثعالبي، ابومنصور؛ يَتِيْمَةُ الدَّهْرِ فِي مَحَابِسِ أَهْلِ الْعَصْرِ؛ شرح و تحقيق: مفيد محمد قميحه؛ ۶ جلد، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۰.
- جاحظ، أبو عثمان عمرو؛ رسائل الجاحظ (الرسائل الأدبية)؛ قَدَّمَ لَهَا وَ بَوَّهَهَا وَ شَرَحَهَا: علي أبو ملحم، الطبعة الثانية، بيروت: دار و مكتبة الهلال، ۲۰۰۲.
- ديويدف، هنري؛ فرهنگ ضرب‌المثل‌ها؛ ترجمهٔ فرید جواهر الکلام: چاپ اول، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶.
- زَمْخَشَرِي، محمود بن عمر؛ الْكُشَافُ عَنْ حَقَائِقِ غَوَامِضِ التَّنْزِيلِ وَ عُيُونِ الْأَقَاوِيلِ فِي وُجُوهِ التَّأْوِيلِ؛ ۴ ج، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الكتاب العربي، ۱۴۰۷.
- ؛ زَيْبِغُ الْأَبْرَارِ وَ نُصُوحُ الْأَخْيَارِ؛ تحقيق: عبدالامير مهنا؛ الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسهٔ الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲.
- غزالی، ابوحامد محمد؛ کیمیای سعادت؛ به کوشش حسین خدیو جم؛ ۲ ج، چاپ یازدهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- مُنْشِي، نصرالله؛ کلیله و دمنه؛ تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی، چاپ بیست و سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- کیکاووس، عنصرالمعالی؛ قابوس‌نامه؛ به اهتمام و تصحیح: غلامحسین یوسفی؛ چاپ سیزدهم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- هارون، عبدالسلام محمد؛ بُوَادِرُ الْمَخْطُوطَاتِ؛ تحقيق: ۲ ج، الطبعة الأولى، قاهرة: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۹۳ ق/ ۱۹۷۲ م.

۶. أسماء المُغتالين، بغدادی، ص ۶۷.

۷. زَيْبِغُ الْأَبْرَارِ، زَمْخَشَرِي، ج ۵، ص ۲۲۲.

۸. الْكُشَافُ عَنْ حَقَائِقِ غَوَامِضِ التَّنْزِيلِ، زَمْخَشَرِي، ج ۳، ص ۸۷.

سگِ نگون بخت و شمشیر بُران

از شواهد متعدد شعرکهن عربی و فارسی چنین برداشت می‌شود که پیش‌ترها برای آزمودن پزندگی شمشیر و تیزی آن سگی را طعمه می‌کردند و با زدن ضربتی برسگ از تیزی شمشیر مطمئن می‌شدند!

اینک چند نمونه:

ای خواجه مر مرا به هجا قصد تو نبود
چون تیغ نیک کیش به سگی آزمون کنند
جز طبع خویش را به تو برکردم آزمون
و آن سگ بود به قیمت آن تیغ رهنمون!
(مُنَجِّبِک ترمذی)^۹

شمشیرِ معاملات زدوده
پس بر سگِ از آزموده
(خاقانی)^{۱۰}

هرگز ز ضمیر من گل هجو نرُست
تو همچو سگی و هجو من شمشیرِست
گر هجو تو کرده‌ام کنون عزم درُست
شمشیر به سگ برآزمایند نُخست
(امیرمُعَیّی)^{۱۱}

در دو بیت عربی ذیل، از شاعری گمنام که ابوبکر قهستانی را هجو کرده، نیز به همان رسم مذکور اشارتی رفته است:

أَبَا بَكْرٍ هَجَوْتُكَ لَا لِطَبْعِي
وَلَكِنِّي بَلَوْتُ الطَّبْعَ فِيهِ
فَطَبَعِي عَنِ هِجَاءِ النَّاسِ نَابِ
فَإِنَّ السَّيْفَ يُبَلَى فِي الْكِلَابِ!

یعنی: ای ابابکر قهستانی من تو را هجو کردم، اما خلق و خوی من هجوگویی نیست و من از بدگویی به مردمان دوری می‌گزینم، اما با این کار طبع آزمایی کردم! همان‌گونه که شمشیر را با سگان می‌آزمایند.^{۱۲}

همچنین گاهی تیزی شمشیرشان را بر خران می‌آزموده‌اند:

مَجْشُوشِ أَيْ فَرُومَايَهْ غَرْمَن تَوْرَا
تَوْرَا تَا ز گَمْنَامِي أَرَم بَرُون
بِه شُوخِي كِلِ هِجُو بَر سَر زَرْدَم
بِه نَام تَوَايِن سَكِه بَر زَر زَدَم
نَه از كِين بَه رُوي تَو تِيغِ أَخْتَم
نَه از دَشْمَنِي بَر تُو خَنْجَر زَرْدَم
بِه طَبْعِ أَرْمَايِي هِجَا كَفْتَمْت
پِي اَمْتَحَانِ تِيغِ بَر خَر زَرْدَم

(هاتف اصفهانی)^{۱۳}

کتابنامه

- آذرنوش، آذرتاش؛ چالش میان فارسی و عربی؛ چاپ دوم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷.
خاقانی شروانی، نُحْفَةُ الْعِرَاقِيْنَ؛ تصحیح علی صفری آق قلعه؛ چاپ اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۷.
دهخدا، علی‌اکبر؛ امثال و حکم؛ چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
ظهیری سمرقندی، محمدعلی؛ أغراض التَّيْبِاسَةِ فِي أغراض الرِّياسَةِ؛ به تصحیح و اهتمام جعفر شعاع؛ دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.

۹. چالش میان فارسی و عربی، آذرنوش، ص ۳۷۵.

۱۰. نُحْفَةُ الْعِرَاقِيْنَ، ص ۱۲۸.

۱۱. اغراض السِّيَاسَةِ، ظهیری سمرقندی، ص ۳۰۷.

۱۲. چالش میان فارسی و عربی، آذرنوش، ص ۳۷۵.

۱۳. امثال و حکم، دهخدا، ج ۱، ص ۵۱۹.